

مناسبات سیاسی الناصرلدين الله با حكومت‌های شرق عالم اسلام^۱

ابراهیم باوفا^۲

چکیده

ابوالعباس احمدبن مستضی، ملقب به الناصرلدين الله که دوران حکومت وی از همه خلفای عباسی طولانی‌تر بود، در مناسبات سیاسی کوشش کرد که شوکت دیرین خلافت را همچون روزگار نخست آن بازگرداند. کشاکش‌ها و منازعات جانشینی میان سلاجقه از یک‌سو و توسعه‌طلبی حکومت خوارزمشاهیان و اصطکاک آنان با حکومت غوریان از سوی دیگر، فرصت طلایی را برای تحقق آرزوی خلیفه به منظور افزایش مقام خلافت به عنوان عالی‌ترین منصب دیپلماسی در جهان اسلام فراهم کرد. او با تشکیل زنجیر اتحاد با زنگیان و ایوبیان در مصر و شام علیه دشمنی مشترک، یعنی صلیبی‌ها توانست ضمن استقرار نفوذ خلافت در آن ممالک از آنان چون سد دفاعی در برابر مهاجمان صلیبی استفاده کند. در این مقاله، نویسنده کوشیده است که پس از ارزیابی حیات مذهبی و علمی الناصر، مجموعه مناسبات سیاسی او را در دوران خلافت چهل و هفت ساله‌اش با دودمان‌های شرق عالم اسلام مورد بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی: الناصرلدين الله، سلاجقه، خوارزمشاهیان، غوریان، اسماعیلیه، ایوبیان، صلیبی‌ها، مناسبات سیاسی.

۱. تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۴/۲۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۶/۲۳

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت E-mail: bavafa@au raurasht.ac.ir

مقدمه

حکومت عباسی از حکومت‌های مهم و تأثیر گذار در تاریخ قرون میانه ایران اسلامی بود که مدت پنج قرن از سال ۱۳۲ ق. / ۷۵۰ م. که ابوالعباس سفاح به خلافت رسید تا ۶۵۶ ق. / ۱۲۵۸ م. که بغداد، تختگاه خلفای عباسی به دست هلاکوخان مغول سقوط کرد، در جهان اسلام زمام قدرت را در دست داشت. در شکل‌گیری این حکومت جهانی، ملل مسلمان خاصه ایرانیان نقش و سهم اساسی داشتند و در دوران خلافت منصور (۱۵۹-۱۳۷ ق.)، هارون (۱۹۳-۱۷۰ ق.) و مأمون عباسی (۲۱۸-۱۹۳ ق.) ایرانیان ضمن آماده‌سازی افکار عمومی برای پذیرش وضعیت جدید، موجبات عملی‌کردن اهداف سیاسی حکومت عباسی را فراهم نمودند (دوران اولیه عصر عباسی ۲۳۲-۱۳۲ ق.). خلفای عباسی مانند معتصم، متوکل و معتمد پس از تثبیت موقعیت سیاسی-اجتماعی نهاد خلافت، در دوران دوم (۴۴۷-۲۳۲ ق.) به منظور رهایی از سلطه ایرانیان بر حوزه نظام سیاسی و دیوان سالاری، توجه خود را به سوی نیروهای جدید ترک تبار معطوف کردند (Lewis, 1960: 16-17). این رویداد، به تدریج زمینه‌های از میان رفتن سرچشمه‌های قدرت خلفای عباسی به ویژه تجزیه سیاسی جهان اسلام و ظهور حکومت‌های مستقل و نیمه مستقل در شرق و غرب خلافت اسلامی را به دنبال داشته است به طوری که هر یک ضعف و فتور حکومت عباسی را سرعت بیشتری دادند (الخضری بک، ۲۰۰۵: ۲۲۲، ۲۵۷، ۱۹۲).

در میان دودمان‌های سیاسی در سرزمین‌های شرقی، سلاجقه که بر پایه عقیده مذهبی، به خلفای عباسی بنا بر ملاحظات عملی به دیده احترام می‌نگریستند، آرام آرام و خزنده به منصب نهاد خلافت هم چشم دوختند (Darledoran, 1995: 938). در این ایام که دوران سوم خلافت عباسی (۵۷۵-۴۷۷ ق. / ۱۱۸۰-۱۰۸۲ م.) محسوب می‌شود، دستگاه خلافت بغداد دست نشانده سلاطین سلجوقی شد و عملاً قدرت سیاسی خود را از دست داد. (Arnold, 1922:440)

در دوره چهارم تاریخ سیاسی حکومت عباسی، (۶۵۶-۵۷۵ ق. / ۱۲۵۸-۱۱۸۰ م.) سلاطین سلجوقی به سبب منازعات و کشمکش‌های سیاسی در عرصه جانشینی و بروز چند جنگ خانگی، دستخوش ضعف و تجزیه گردیدند. در این اوضاع، ظهور شخصیتی چون الناصر لدین الله در عرصه نظام سیاسی خلافت، حکومت عباسی بار دیگر تجدید

مناسبات سیاسی الناصرالدین الله با حکومت‌های شرق عالم اسلام ۲۹

حیات یافت و با تحول و دگرگونی در ساختار قدرت به ویژه مناسبات سیاسی با سلسله‌های اسلامی در غرب و شرق جهان اسلام، دستگاه خلافت از سلطه و سیطره حکومت‌های رقیب رهایی یافت و با مهار قدرت و جلوگیری از سیاست‌های توسعه‌طلبانه دودمان‌های ترک‌تبار در ایران، حکومت عباسی را به بالاترین عنصر سیاسی در جهان اسلام ارتقاء داد (Lewis, 1960: 20-21).

الناصر عباسی برای بهبود اوضاع داخلی به بنیان جنبش‌های موجه و عامه پسند مانند «جنبش فتوت» دست زد و با تکیه بر آن، ضمن نظارت بر دشمنان خود در جهان اسلام و بهره‌وری از گروه فتیان به نفع خلافت، از آن جا که کسوت اهل فتوت به امام علی (ع) منسوب بود، خود را جانشین خاندان پیامبر اسلام معرفی کرد. در زمینه اقتصادی با وجود تنگناهای شدید، از همت و نیروی دهقانان و کشاورزان در جهت تولید و منافع اقتصادی سود جست و برای تأمین امنیت و رفاه عمومی مملکت اسلامی با تعمیر راهها و پل‌ها، نظام اجتماعی و اقتصادی را بهبود بخشید و با اهل ذمه نیز رفتاری ملاطفت‌آمیز پیشه کرد.

الناصر در مناسبات سیاسی با حکومت اسماعیلیه ایران که در عرصه سیاست با ترور و خشونت، مقاصد سیاسی خود را پیش می‌بردند، روابط سیاسی دوستانه برقرار کرد و از طریق اتحاد سیاسی با آنان، در مقابل سلسله‌های توسعه‌طلب در شرق و غرب ایران مقاومت ورزید و به مهار قدرت آنان برآمد (Hartmann, 1993: 1000-1001). وی در این عرصه، به منظور پیشبرد مقاصد سیاسی خلافت که سلطه و سیطره بر جهان اسلام و نظارت کلی بر دودمان‌های دوران بود، گاه سیاست آشتی در قبال حکومت‌هایی چون اتابکان زنگی شام و ایوبیان مصر پیشه می‌کرد و از آنان چون سدی علیه پیشروی مهاجمان صلیبی استفاده می‌نمود و گاه با اتخاذ سیاست فتنه‌گری درمورد حکومت‌هایی چون سلاجقه، خوارزمشاهیان و غوریان و درگیر کردن آنان به جنگ‌های فرسایشی، اهداف توسعه‌طلبانه خود را دنبال می‌کرد.

با تأکید بر بحث مقدماتی، پرسش اساسی این است که جایگاه علمی و مذهبی و نیز اوضاع سیاسی و اجتماعی خلافت عباسی در دوران چهارم تاریخ سیاسی حکومت عباسی یعنی عصر خلافت الناصرالدین الله (۶۲۲-۵۷۵ق. / ۱۲۲۵-۱۱۸۰م)، مناسبات سیاسی او در شرق عالم اسلامی چگونه بوده است؟ آیا می‌توان بر پایه منابع و مآخذ موجود به طور موشکافانه به این موضوع پرداخت؟

ابوالعباس احمد الناصر لدین الله عباسی

پس از خلافت ابومحمد مستضی، فرزند بیست و سه ساله او به نام ابوالعباس احمد ملقب به الناصر لدین الله در سال ۵۷۵ ق. / ۱۱۸۰ م. به قدرت دست یافت. مادر وی، زنی ترک به نام زمره خاتون بود که در تربیت و پرورش او نقش فراوانی داشت، به طوری که همواره سخن و امرش مطاع بود. (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۴۵۲ و ۹۸-۹۷ / ابن کثیر، ۱۹۹۱: ۸۳۳) الناصر مردی بینا، آزموده به سیاست و سیاستمداری برجسته، کاردان، دلیر و توانا بود. وی صاحب کتابی به نام روح العارفین در علم حدیث بود که در مراکز علمی و فرهنگی عراق، مصر و شام تدریس می‌شد. (نخجوانی، ۱۳۵۷: ۳۲۰-۳۱۹ / ابن شاکر، ۱۹۷۳، ۶۶ / سبط ابن جوزی، ۱۹۵۱: ۵۴۳)

الناصر به احوال رعیت رسیدگی می‌کرد و در محلات بغداد- تختگاه عباسیان- از نزدیک وضعیت آنان را نظارت می‌نمود. صاحب منصبان، ارکان حکومت و توده‌های مردم از وی بیم داشتند و می‌پنداشتند که خلیفه در خانه خود از حال ایشان باخبر است. (خواندمیر، ۱۳۳۰: ۳۲۹ / ابن طقطقی، بی‌تا: ۳۲۲) خلیفه در سال‌های نخست خلافت به مظالم توجه جدی نشان می‌داد و عوارض و مالیاتی را که در بغداد از گذشته معمول بود، از میان برداشت و دست برخی کارگزاران حکومتی و عمال دیوانی را که به اموال حکومتی آلوده بود، کوتاه کرد (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۴۵۳ و ۹۷ / ابن کثیر، ۱۹۹۱، ۷۱ / ابن شاکر، ۱۹۷۳: ۶۷) و با طرح و اجرای عملیات جاسوسی، رعب و وحشت عجیبی در شهرها برقرار کرد. جاسوسان وی پیوسته در ممالک دور و نزدیک جهان اسلام می‌گشتند و اتفاق می‌افتاد که چنانچه شخصی در جامه خواب می‌خواست با اهل خویش سخن گوید، ترسیدی از آن که، خلیفه در سرای او باشد و سخن او را بشنود. (نخجوانی، ۱۳۵۷: ۳۲۰) ابن اثیر که شمه‌ای از خصوصیات فردی الناصر را گزارش نموده است، استبداد رأی را از مشخصات و ویژگی‌های معروف او دانسته است. (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۴۵۲)

مورخین درباره وضعیت اعتقادی الناصر لدین الله عباسی اتفاق نظر ندارند. برخی به شافعی بودن او اذعان دارند (نخجوانی، ۱۳۵۷: ۳۲۲) و برخی نیز عقیده دارند که او به آرای امامیه اعتقاد داشت. (ابن طقطقی، بی‌تا: ۳۲۲ / ابن شاکر، ۱۹۷۳: ۶۸-۶۶) در برخی آثار تاریخی که در دوره خلیفه الناصر نوشته شده است به استناد بعضی نامه‌ها و اشعار وی چنین بر می‌آید که به شدت به شیعه گرایش داشته است (ابن فوطی،

مناسبات سیاسی الناصر لدین الله با حکومت‌های شرق عالم اسلام ۳۱

(۱۳۵: ۱۸۳ / ابن خلکان، ۱۹۶۸، ۴۱۹ / ابن شاکر، ۱۹۷۳: ۶۸-۶۶) که البته این تمایل مذهبی بدون ارتباط با فضای سیاسی موجود در حوزه عراق و ایران نبوده است.

سیاست الناصر لدین الله در اداره ممالک اسلامی

خلیفه الناصر که مردی آزموده، سیاستمدار و بینا به امور بود با هشیاری و زیرکی تمام، همه قوا و توانایی خویش را با استفاده از امکانات موجود در طول چهل و هفت سال خلافت به کار گرفت و کوشید دستگاه خلافت را به بالاترین منصب دیپلماسی در جهان اسلام ارتقاء دهد. وی در دوران اولیه خلافت، قدرت خود را برای عمل و تلاش به خاطر آنچه که امور حکومت و جامعه را تهدید می کرد، به کار برد. در این دوره که بیش از سه دهه به طول انجامید، نظر به تجدید حیات مقام خلافت آن هم پس از رکودی به نسبت طولانی، به وی لقب اسد بنی العباس دادند (ابن واصل، ۱۹۵۳: ۲۲۸ / صفدی، ۲۰۰۰: ۱۹۵) و بدین ترتیب، در دوران خلافت به منظور تحقق مقاصد خویش سیاست‌هایی را در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی آغاز کرد که مجموعه فعالیت‌ها و تحرکات او مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

نگاهی به سیاست داخلی الناصر

پیش از جلوس الناصر بر سریر خلافت، در عراق اجتماعات جنگجو در مرزها به وجود آمدند که با گذشت زمان مردم را به وحشت انداختند و گاهی هم به صورت دسته‌هایی از راهزنان در می‌آمدند. الناصر تلاش کرد از این اجتماعات ضمن متشکل ساختن آنها به نفع خود بهره برداری نماید. برای نمونه با انسجام «جنبش فتوت و عیاری» توانست در ممالک اسلامی و بین مردم نفوذ کند و مردم نیز با این سیاست به او متمایل گشتند (یافعی، ۱۳۲۷، ۴۲۶ و ۴۰۹ / ابن شاکر، ۱۹۷۳: ۶۶ / صفدی، ۲۰۰۰: ۱۹۲). از این رهگذر در دوره خلافت خود، امتیازات بزرگی چون گرد هم آوردن گروه عظیم و مقتدری از مخالفانش را که در سراسر ممالک اسلامی پراکنده بودند، تحت این لوا که سند کسوت خویش را به امیر مؤمنان علی (ع) می‌رسانیدند، به وجود آورد (یافعی، ۱۳۲۷: ۴۲۶ و ۴۰۹ / ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۴۵۳) و با این کار، خود را جانشین پیامبر و جانشینی امام علی را نیز کسب می‌کرد و در نتیجه بر همه جریان‌های مذهبی اعم از

تسنن و تشیع، ریاست معنوی می‌یافت و پایه‌های خلافت را محکم تر می‌ساخت. (هاجسن، ۱۳۶۹: ۴۰۹/ 999-1000 Hartmann)

الناصر به دنبال افزایش فسق و فجور در بغداد-تختگاه عباسیان- دستور داد تا میکده‌ها را ببندند و شراب‌ها را بر خاک ریزند و زنان هرجایی را بگیرند. وی شخصاً با لباس مبدل برای بررسی مدرسه نظامیه بغداد وارد عمل شد و وقتی بر او کشف شد که بیشتر اهل مدرسه به منہیات مشغولند، به دارالخلافه بازگشت و دستور داد تمام فقها را از نظامیه بیرون نمایند. (ابن طقطقی، بی تا: ۳۲۲/ ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۴۵۳/ ابن شاکر، ۱۹۷۳: ۶۶/ صفدی، ۲۰۰۰: ۱۹۲)

هم چنین، الناصر با منع بهره‌کشی از دهقانان و استخدامشان در کارهای بیهوده، هنگامی که فهمید عاملش در منطقه، کشاورزان را مجبور کرده است که به این کارهای بیهوده دست بزنند و از آنها برای منافع اختصاصی خویش استفاده می‌کند، دستور داد دست وی را قطع سازند تا درسی برای کسانی باشد که از نفوذشان بر نیروهای اقتصادی به شیوه ناصحیح استفاده می‌کنند. (ابن اثیر ۱۹۹۸: ۹۷) هم چنین برای تأمین جاده‌ها و کاروان‌های تجاری، اهتمام فوق‌العاده‌ای جهت ترمیم و بازسازی پل‌ها و جداولی که از رود فرات منشعب می‌شد، به کار بست. (ابن جبیر، ۱۳۵۶: ۱۷۰)

در عصر خلافت الناصر، نسبت به اهل ذمه رفتاری آمیخته با تسامح غالب بود، هر چند گاهی سخت‌گیری‌هایی از جانب خلیفه به ویژه از سوی وزیران و عمال حکومتی در مورد آنها صورت می‌گرفت. تا آنجا که محمدبن فضلان که در عهد الناصر، قاضی القضاة بود و مسئولیت نظارت بر دیوان الجوالی که به امور اهل کتاب می‌پرداخت را داشت و نیز عهده دار نظارت بر مراکز مذهبی و فرهنگی بود، در نامه‌ای مفصل به الناصر، وی را درباره تسامح با اهل کتاب مورد انتقاد قرار داد و او را از این کار نهی کرد (ابن فوطی، ۱۴۱۶: ۴۰-۳۸/ ابن عبری، ۱۳۶۴: ۳۱۳-۳۱۲).

روابط سیاسی الناصر لدین الله عباسی با حکومت‌های ایرانی

سیاست خارجی مجموعه کوشش‌ها، تحرکات و برخوردهایی بود که از سوی خلیفه الناصر در برابر حکومت‌های مسلمان از جمله سلاجقه، خوارزمشاهیان، غوریان، زنگیان و ایوبیان صورت می‌گرفت تا بدان وسیله، ضمن احاطه کامل بر سیاست زمانه خود و به خدمت گرفتن همه امکانات موجود، به مقام مادی و معنوی خلافت نیرو

مناسبات سیاسی الناصر لدین الله با حکومت‌های شرق عالم اسلام ۳۳

ببخشد. هدف عمده خلیفه در سیاست خارجی با دول مسلمان، نظارت بر کل دنیای اسلام بود، به شکلی که دخالت هر چه بیشتر و درگیری هر چه کمتر صورت پذیرد. همچنین، بوسیله مناسبات آشکار و پنهان با حکومت‌های مختلف، کوشش می‌کرد از نیروهای آماده که چندان زحمتی هم برایش نداشت، به منظور سرکوبی رقبا و سلاطین مخالف در اقصی نقاط جهان اسلام، کمال بهره را کسب کند. فعالیت‌های دیپلماسی الناصر، سیاست آشتی (اصلاح) و گاه سیاست تفتین بود؛ بدین معنی که گاه میان پادشاهانی که با یکدیگر دشمن بودند، صلح و آشتی برقرار می‌ساخت و گاه میان سلاطینی که با هم متحد بودند، تخم کینه می‌پاشید (ذهبی، ۱۹۸۸م: ۷۸) و با این کار، ضمن تثبیت قدرت دنیوی خلافت، مقاصد سیاسی خود را در جهان اسلام پیش می‌برد که مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

الف) الناصر لدین الله و سلجوقیان

در دوره خلافت الناصر، حکومت سلاجقه عراق و ایران در دست رکن‌الدین طغرل سوم (۴۹۰-۴۷۰ق.) بود که در ده سال اول سلطنت به کوشش اتابک ابوجعفر ایلدگز جهان پهلوان در قلمرو فرمانروایی او، رفاه و ثبات سیاسی و امنیت اجتماعی حاکم بود و خلیفه به شیوه خلفای پیشین عباسی، نتوانسته بود در تضعیف پایگاه قدرت سیاسی طغرل اقدام مؤثری انجام دهد (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۵۶/باسورث، ۱۳۷۱: ۱۶۹-۱۶۸). با مرگ اتابک ایلدگز، امرا و بزرگان حکومت در اطاعت از طغرل و قزل ارسلان برادر اتابک ایلدگز، دستخوش منازعات جانشینی شدند. (باسورث، ۱۳۷۱: ۱۷۸) گروهی همچون نورالدین قرآن‌خوان و سران سپاه درصدد بودند برادر اتابک ایلدگز را به پادشاهی برسانند. در این میان، خلیفه الناصر که ناظر این حوادث بود، جانب قزل‌ارسلان را گرفت و به منظور حمایت از او، خلعت پادشاهی برای وی فرستاد (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۱۶۴-۱۶۳، ۱۴۱). در این اوضاع، طغرل که یکه و تنها مانده بود و در فکر رهایی از تحکم قزل‌ارسلان بود، در وقت اجرای مراسم عروسی قزل‌ارسلان با اینانج زوجه برادرش، از این فرصت استفاده کرد و به همدستی کسانی گریخت و به طرف سمنان رهسپار شد و سرانجام پس از چند درگیری با قوای اتابک، موفق به استقرار حاکمیت سلجوقی در همدان گردید (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۴۳-۳۴۲/حسینی، ۱۹۳۳: ۱۸۵-۱۸۲). وی که از موضع‌گیری الناصر علیه حاکمیت خویش آگاهی داشت، رسولی به

بغداد فرستاد و خواستار مرمت کاخ قدیمی سلاطین سلجوقی در تختگاه عباسیان گردید؛ زیرا در نظر داشت در وقت حضور در بغداد، در آنجا سکونت نماید. الناصر فرستاده سلطان را بی‌پاسخ برگرداند و پس از رفتن او، دستور داد امارت دارالسلطنه بزرگ سلجوقی را در بغداد ویران کنند و کاخ را با خاک یکسان کرده و نشانه آن را از بین ببرند (ابن‌اثیر، ۱۹۹۸: ۱۶۳).

در این هنگام سفیری که قزل‌ارسلان نزد خلیفه به منظور کمک در برابر طغرل فرستاده بود، با استقبال گرم مقام خلافت مواجه شد. الناصر که مترصد چنین ایامی بود با اعزام سپاهی به فرماندهی وزیرش جلال‌الدین ابوالمظفر در حمایت از قزل‌ارسلان، چند هدف را دنبال کرد. از یک سو، اختلاف و شکاف میان سلاجقه و امیران و اتابک را بیشتر می‌کرد و از سوی دیگر، ضمن تضعیف و تزلزل پایه‌های قدرت آنان، زمینه الحاق قلمرو سلاجقه را به بغداد فراهم می‌نمود. به همین منظور از قزل‌ارسلان خواست که در منطقه کرمانشاه و دینور به سپاه اعزامی خلیفه بپیوندند و به حاکمیت طغرل پایان دهند. طغرل سوم وقتی از این دسیسه خلیفه آگاهی یافت، پیش از رسیدن سپاه قزل‌ارسلان و الحاق آن به قوای بغداد، به سپاه خلیفه در "دای مرچ" نزدیک همدان هجوم برد و آنان را شکست داد. (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۴۶-۳۴۵/ابن‌اثیر، ۱۹۹۸: ۱۷۸) به دنبال این پیروزی، به تحریک سران سپاه و تنی چند از بزرگان به آذربایجان - مقر اصلی اتابک قزل‌ارسلان - برآمد. اتابک از غیبت سلطان سلجوقی استفاده کرد و با حمایت سپاه اعزامی خلیفه الناصر به همدان رفت و ضمن تاراج شهر - سال ۵۸۴ ق. - سنجربن سلیمان شاه را به سلطنت رساند.

در این اوضاع، قتلغ اینانچ پسر اتابک محمد، حاکم اصفهان به تحریک خلیفه، ری و زنجان را تصرف کرد و در نبردی سلطان سلجوقی را شکست داد. طغرل که عازم همدان بود به دست قوای قزل‌ارسلان دستگیر شد و به فرمان اتابک در قلعه‌ای در آذربایجان محبوس گردید. (ابوحامد، ۱۳۳۲: ۸۹-۸۶/ابن‌اثیر، ۱۹۹۸: ۲۳۲/راوندی، ۱۳۶۴: ۳۵۶) بدین ترتیب، قزل‌ارسلان برای خود دعوی سلطنت کرد و لقب و امتیازات مناسبی به خود داد، اما در سال ۵۸۵ ق. به طرز مرموزی به قتل رسید (حسینی، ۱۹۳۳: ۱۸۴، ۱۸۱/راوندی، ۱۳۶۴: ۳۶۴-۳۶۳/ابن‌اثیر، ۱۹۹۸: ۲۱۲).

طغرل پس از دو سال حبس و گرفتاری، به دست یکی از امرای آذربایجان از بند آزاد گردید و به همدان رفت و مجدداً سلطنت خود را احیاء نمود. وی به منظور

مناسبات سیاسی الناصردین الله با حکومت‌های شرق عالم اسلام ۳۵

رهایی از توطئه‌های مخالفان به ویژه الناصر در مقابل حاکمیت وی در تحریک دشمنان او، به ری لشکرکشی کرد و آن خطه را از چنگ قوای قتلغ اینانج بیرون آورد و ضمیمه سلطنت خویش نمود. (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۶۷-۳۶۵ / ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۲۲۲) خلیفه الناصر که از همان ابتدا از حاکمیت سلطان سلجوقی بیمناک بود و با وی سر موافقت نداشت، هم قتلغ اینانج را برضد طغرل دائماً به جنگ تحریک می نمود و هم خواستار مداخله سلطان علاء الدین تکش در مغرب ایران و پایان دادن به حکومت سلطان سلجوقی شد. قتلغ اینانج با مداخله سلطان خوارزمی و کمک قوای او در نبردی در حوالی شهر ری بر سپاه سلجوقی پیروز شد و با هلاکت سلطان طغرل، حکومت سلاجقه نیز منقرض گشت. (حسینی، ۱۹۳۳: ۱۹۳-۱۸۹ / ابن کثیر، ۱۹۹۱: ۹۰۱ / ذهبی، ۱۹۷۴: ۱۰۲ / بناکتی، ۱۳۴۸: ۲۳۸). این واقعه، هر چند به ظاهر به سود خوارزمشاهیان خاتمه یافت، اما به نفع دستگاه خلافت بود. چنان که حوادث بعدی نشان داد؛ قوای خوارزمی نیز ملعبه مطامع خلیفه بغداد قرار گرفت، مطامعی که از زهر آن، خوارزمشاه تکش و اخلافش نیز در امان نماندند و درگیری‌ها، سرانجام متعلق به اهداف مقام خلافت عباسی شد.

ب) الناصردین الله و خوارزمشاهیان

الناصر عباسی در دوران خلافت چهل و هفت ساله خود، با سه تن از سلاطین خوارزمشاهی هم عصر بود: سلطان تکش (۵۹۶-۵۶۸ق.م.) قطب‌الدین محمد خوارزمشاه (۶۱۷-۵۹۶ق.م.) و سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه (۹۲۸-۶۱۷ ق.م.) البته مناسبات سیاسی و دیپلماسی دستگاه خلافت و سلاطین خوارزمیه، به پیش از دوره خلافت الناصر و حکومت علاء‌الدین تکش باز می‌گردد؛ دوره‌ای که اختلاف در میان اعضای خاندان سلجوقی به خلفای عباسی فرصت داد که طی سده ششم هجری/ دوازدهم میلادی با همدستی سلطان آتسز خوارزمشاه (۵۵۲-۵۲۱ ق.م.) بر قدرت دنیوی خود بیفزایند. این فرایند در ایام خلافت المسترشد و المقتفی (خلافت: ۵۵۵-۵۳۰ ق.م./ ۱۱۶۰-۱۱۳۶م.) از خلفای لایق عباسی جلوه‌گر شد و در خلافت دیرپا و پیروزمند الناصر آشکار گردید. خلیفه المقتفی، افزون بر پیشوایی معنوی و مذهبی، جنگاوری کارآمد و نیرومند بود. وی در دوره خلافتش، سپاهی از غلامان ارمنی و یونانی آراست، اما در این سپاه ترکان را وارد نکرد؛ زیرا آنها را قابل اعتماد نمی‌دانست. وی توانست بارها در برابر سلاطین سلجوقی مقاومت کند و هنگامی که سلطان مسعود سلجوقی در

گذشت و دوره‌ای از تفرق و پراکندگی شدید در میان دودمان سلجوقی بوجود آمد، نفوذ خلافت را بر سراسر نواحی جنوبی و مرکزی گسترش داد و این گسترش نفوذ خلافت از اوایل سده چهارم هجری / دهم میلادی بدین سو، بی‌سابقه بود. وی پیروزمندانه به اثبات حقوق دنیوی مقام خود پرداخت. (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۵۶) ابن اثیر در ذکر وفات خلیفه این گرایش را چنین جمع بندی می‌کند: «وی اولین خلیفه‌ای بود که از زمان ظهور دیلمیان (آل بویه) منفرداً بر عراق فرمان راند و نیز اول خلیفه‌ای بود که از هنگام تحکم غلامان به خلفا تا این زمان - مگر به احتمال المستنصر - دستگاه خلافت، سپاه و اصحابش را با قدرت تمام تحت امر خویش داشت. (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۴۳۸)» این خلیفه در تمامی بلاد شبکه‌ای از جاسوسان و منهبیان داشت و در عرصه سیاست از امرای ترک ولایات پشتیبانی می‌نمود و از آنها به منزله مهره‌ای در برابر سلاطین سلجوقی بهره‌برداری می‌کرد؛ چنان که با اعزام رسولانی به گرگانج - دارالملک خوارزمشاهیان - از اتسز خوارزمشاه خواست قلمرو سلطان سنجر سلجوقی را در خراسان مورد تعرض قرار دهد و مانع توجه و دخالتش در مغرب ایران شود. سلطان اتسز خوارزمشاه نیز به منظور پایه‌گذاری سیاست مستقل اخلاف خود و تثبیت و تأمین موقعیت سیاسی - نظامی خویش و مشروعیت بخشیدن به سیاست توسعه‌طلبانه‌اش جهت نفوذ در خراسان به خواسته‌های خلیفه جامه عمل پوشانید. (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۱۳۳/ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۹۷)

سیاست دستگاه خلافت عباسی با جلوس خلیفه الناصر و مناسبات دیپلماسی او با سلاطین خوارزمشاهی علیه حاکمیت سلاطین سلجوقی دنبال شد. در واقع با جلوس ناصر بر سریر خلافت با سیاست تفتین وی، خلیفه شخصیت اصلی و درجه اول دیپلماسی و سیاست شرق جهان اسلام گردید. وی به منظور پایان دادن به سیادت دودمان سلجوقی درحوزه عراق و مغرب ایران، همچون اسلاف خود، رسولانی به دارالملک خوارزم فرستاد و خواستار مداخلات نظامی سلطان علاءالدین تکش بر ضد سلطان سلجوقی در مغرب ایران شد. سلطان خوارزمی نیز با استفاده از این فرصت برای بنا نهادن یک حکومت نیرومند به منظور یکپارچه سازی غرب ایران، در سال ۵۹۰ ق. / ۱۱۹۴ م. به خواسته الناصر پاسخ مثبت داد و در سه فرسخی شهر ری در مصاف با طغرل سوم، آخرین حکمران سلجوقی پیروز شد و شهرهای اصفهان و همدان را به گرگانج، مرکز امپراتوری خوارزمی در آورد (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۷۱-۳۷۰ جرفاذقانی، ۲۵۳۷ ش: ۴۲۴-۴۲۳. / خوافی، ۱۳۲۹: ۲۷۶-۲۷۵). خوارزمشاه به دنبال این پیروزی،

مناسبات سیاسی الناصرلدين الله با حكومت‌های شرق عالم اسلام ۳۷

برای استقرار حكومت خوارزمی در حوالی همدان، كوشکی در بین دزج و قاسماباد بنا كرد و به مدت يك ماه به تنظیم و تنسيق امور حكومت پرداخت و ضمن واگذاری عراق عجم به پسرش یونس خان به دارالملك خویش بازگشت. (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۷۱-۳۷۰/ ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۲۳۳/ جویی، ۱۳۶۷: ۳۴-۳۳)

الناصرلدين الله عباسی با مراقبت از اوضاع جاری مغرب که پیروزی خوارزمشاه را مدیون حمایت و نفوذ نهاد خلافت می دید، نمی‌خواست استقلال جدید خود را با پیداشدن رقیب تازه‌ای از دست بدهد. از این رو، از به رسمیت شناختن او به عنوان «سلطان عراق» (عراق عجم) خودداری ورزید (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۲۳۳) و متعاقب آن به منظور تأمین اقتدار و حاکمیت سیاسی دارالخلافه بر عراق عجم، علیه حكومت خوارزمی به هر نحو ممکن به فعالیت پرداخت و كوشید حاکمیت این بلاد را تابع مقام خلافت در بغداد نماید. (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۹۶/ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۶۰/ ابی الفداء، بی‌تا: ۹۱-۹۰) بدین منظور، سپاهی تحت فرماندهی ابن قصاب همراه با قتلغ اینانچ را مأمور فتح خوزستان نمود. یونس خان و میاجق فرمانده كل قوای خوارزم که در مقابل تحركات نظامی دستگاه خلافت تاب مقاومت نیافتند به طرف دامغان، بسطام و گرگان عقب‌نشینی کردند. به دنبال این واقعه، سلطان تكش با کیاست و رفتار مدبرانه و با تلاش فراوان، ضمن بازپس گیری عراق عجم از قوای عباسیان در برابر توطئه‌های خلیفه بغداد مقاومت ورزید (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۸۴-۳۸۳/ ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۲۴۴، ۲۳۶-۲۳۳) و جهت گسترش قدرت و نفوذ سیاسی حكومت خود با اعزام رسولانی به بغداد، خواستار همان حقوق سیاسی- تاریخی سلاطین سلجوقی گردید و از خلیفه عباسی خواست که برای استقرار سلطان خوارزمی در بغداد، دارالسلطنه آنجا به منظور استقرار نماینده حكومت خوارزمی ترمیم و تعمیرگردد و خطبه به نام خوارزمشاه خوانده شود (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۲۵۲/ ابوشامه، ۱۹۷۴: ۸). در این میان، خلیفه الناصر که با ارسال رسولانی نزد سلاطین غوری در غزنه، خواستار هجوم آنان به شهرهای خراسان شده بود و از این کار نتیجه‌ای عایدش نگشته بود، به ناچار به منظور رهایی از هجوم قوای خوارزمی به بغداد در مقابل خواسته خوارزمشاه تسلیم شد و «منشور سلطنت ممالک عراق و خراسان و ترکستان» را همراه با تشریفات فاخر و صلوات وافر برای سلطان خوارزمی فرستاد (جویی، ۱۳۶۷: ۴۳/ ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۲۶۳).

با مرگ سلطان تکش در سال ۵۹۶ ق. و جلوس فرزندش، قطب‌الدین محمد (۶۱۷-۵۹۶ ق.) بر تاج و تخت پادشاهی، خلیفه الناصر نظر به اختلاف و منازعه جانشینی سلطان جدید خوارزم با هندوخان فرزند ملک‌شاه بن تکش، همه توان سیاسی-دینی خود را در برابر حکومت خوارزمی به کار برد و از اعتبار معنوی خود بر ضد خوارزمشاهیان استفاده کرد. وی برای تحکیم نفوذ و سلطه خلافت بر عراق عجم، یا سلاطین خوارزمی را به بی دینی متهم کرد و یا با استفاده از موقعیت مادی و معنوی برخی از علمای مشهور از جمله ابن‌الخطیب و ابن‌الربیع، توده‌های مسلمان و حکومت‌های همجوار را علیه آنان برانگیخت (ابوشامه، ۱۹۷۴: ۱۶۸ / المنذری، ۱۹۶۹م: ۳۰۱ / ابن‌خلکان، ۱۹۹۷م: ۲۴۹) و با اتهام طاغی، سرکش و بغی به آنان، موقعیت اجتماعی و سیاسی حکومت خوارزمی را تضعیف کرد و جنگ با آنها را قانونی و مشروع جلوه داد. (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۶۱ و ۳۰۲ / ابن‌اثیر، ۱۹۹۸: ۳۰۸ و ۲۸۰) همچنین، برای از بین بردن اقتدار و حاکمیت علاء‌الدین محمد در عراق عجم و ساقط نمودن هستی نظام خوارزمی، با خان قراختای علیه او متحد شد و با اعزام شیخ مجدالدین ابوعلی یحیی فقیه شافعی و فرستادن نامه‌های پی‌درپی به غزنه و فیروزه کوه، از سلاطین غور خواست که گرگانج - دارالملک خوارزمشاهیان - را به اشغال در آورند. (ابن‌اثیر، ۱۹۹۸: ۳۰۸ / ابن‌فوطی، ۱۴۱۶: ۴۹-۴۸ / جوینی، ۱۳۶۷: ۱۲۰ و ۸۶)

در این اوضاع، سلطان محمد با اتکاء به نیروهای رزمی متشکل از اقوام اورانی، قنقلی و قپچاقبه ویژه ترکان خاتون که به طور مداوم با وارد ساختن هم‌نژادان خود در خوارزم که توان رزمی ارتش خوارزمی را بالا می‌برد (جوینی، ۱۳۶۷: ۱۹۸ و ۱۰۹ / نسوی، ۱۳۶۵: ۴۳) و با حمایت‌های مادی و معنوی شهاب‌الدین خوارزمی دانشمند و متکلم برجسته بارگاه خود، از سرزمین اجدادی‌اش دفاع کرد و با نقش بر آب کردن توطئه‌های دستگاه خلافت، اقتدار و حاکمیت نظام خوارزمشاهی را در خراسان تثبیت کرد و از طریق برافراشتن پرچم جهاد علیه کفار ختای، حاکمیت آنها را در ماوراءالنهر بر انداخت و در نبرد با غوریان که اهرم قدرت و سیاست‌های ضد خوارزمی نهاد خلافت در بخش شرق ولایات اسلام بودند، پیروز شد (ابن‌اثیر، ۱۹۹۸: ۳۶۶ / نسوی، ۱۳۶۵: ۳۸) و زمانی که بلاد غور به ویژه غزنه را در سال ۶۱۱ ق. / ۱۲۱۴م. تسخیر کرد؛ در خزانه آنها منشورهای دارالخلافت مشتمل بر تقبیح کردار و حرکات سلطان و تشویق و تحریک خان ختای و غوریان در براندازی حکومت خوارزمشاه را به دست آورد. سلطان محمد

مناسبات سیاسی الناصرالدین الله با حکومت‌های شرق عالم اسلام ۳۹

این اسناد را تا فراهم شدن فرصت لازم برای لشکرکشی به بغداد نزد خود نگه داشت. (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۲۸۷-۲۸۶/جوبینی، ۱۳۶۷: ۵۶-۵۴)

در این اوضاع، خلیفه الناصر به منظور تأمین اقتدار و حاکمیت دستگاه خلافت در عراق عجم با دشمن دیرینه اسلاف خویش، اسماعیلیه متحد شد (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۳۵۷/ کاشانی، ۱۳۴۳: ۲۱۶-۲۱۴) و زمانی که جلال‌الدین حسن به‌منظور اثبات خلوص‌نیت به اسلام رسمی، مادرش را با کاروانی بزرگ به سفر حج روانه ساخت، کاروان و علم اسماعیلیه را جهت تحقیر و تنزل مقام سلطان محمد، جلوتر از حجاج خوارزمی قرار داد (نسوی، ۱۳۶۵: ۲۰/ جوبینی، ۱۳۶۷: ۱۲۱-۱۲۰، ۹۶) و بوسیله فدائیان امام اسماعیلیه، سیف‌الدین اغلمش را که «مقیم رسم خطبه و مظهر طاعت سلطان [خوارزمشاه] بود» در وقت استقبال از حجاج خوارزمی به قتل رساند. (ابن‌اثیر، ۱۹۹۸: ۳۷۱/ نسوی، ۱۳۶۵: ۲۲-۲۱) همچنین، الناصر به موجب اختلاف با قتاده، امیر مکه از روی اشتباه، برادرش را توسط اسماعیلیه به قتل رساند و با این کار باعث بروز بلوای بزرگی در عالم اسلام شد. (ابن اثیر، ۱۸۸۹: ۳۵۷-۳۵۶)

تمام این جریان‌ها همراه با اسناد و شواهد موجود برای سلطان خوارزمی دلایل کافی در اثبات بی‌کفایتی و جاه‌طلبی الناصر و فرصت مناسبی برای خوارزمشاه بود که در برابر برتری‌جویی‌ها و زورگویی‌های او ایستادگی کند و دستگاه خلافت را رسماً تحت سیطره خود در آورد. (نسوی، ۱۳۶۵: ۶-۵/ ابن‌اثیر، ۱۹۹۸: ۴۱۷) بدین منظور، خوارزمشاه در گرگانج جلسه‌ای متشکل از علما، رجال و پیشوایان دینی ترتیب داد و طی آن با وجود اسناد و شواهد کافی، اقدامات توطئه‌آمیز نظامی- سیاسی الناصر را بر شمرد و اظهار داشت که خلفای عباسی از جهاد و نبرد علیه کفار و ارشاد و دعوت آنها به اسلام و محافظت از ثغور و سرحدات ممالک اسلامی که نه تنها بر اولوالامر واجب است که ضرورت تام داد، سر باز زده‌اند و نسبت به بزرگ‌ترین رکن اسلام یعنی جهاد اهمال ورزیده‌اند. در نتیجه سلطانی که اوقات خود را به مجاهدت در راه دین، پاسداری از مرزها، برکندن گمراهان و دعوت کافران به دین حق صرف کرده است، سزاوار است چنین امامی را که به مسئولیت بزرگ امامت تغافل ورزیده است، عزل نماید. علاوه بر این، خلفای عباسی شایسته خلافت نیستند. سادات حسینی مستحق خلافتند و خاندان عباسی آن را به ناحق غصب کرده‌اند. بدین ترتیب، خوارزمشاه از علمای حاضر در جلسه برای عدم مشروعیت امامت الناصر و استحقاق خلافت علویان فتوا گرفت و سید

علاءالملک ترمذی با یکی از سادات بزرگ بارگاهش در خوارزم به عنوان رهبر معنوی و روحانی عالم اسلام بیعت کرد و نام الناصر را در تمام ممالک خوارزمشاهی برانداخت و با این اندیشه به سوی بغداد روان شد. (جوینی، ۱۳۶۷: ۱۲۲-۱۲۱، ۹۷-۹۶/ بناکتی، ۱۳۴۸: ۲۳۹) اما در اثنای پیشروی و عبور از گردنه اسداباد قوای خوارزمی گرفتار وزش باد، بوران و برف شدید شدند و اکثر نیروهای سلطان از دست رفت و خوارزمشاه مجبور به بازگشت گردید. (نسوی، ۱۳۶۵: ۳۲/ ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۳۷۲ / ابن کثیر، ۱۹۹۱: ۳۵). با آنکه خوارزمشاه در اثر یک حادثه طبیعی به مقصود خویش نرسید، اما از مبارزه با دستگاه خلافت پشیمان نگشت (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۳۷۲) و تصمیم گرفت با فراهم ساختن نیروی رزمی و تجهیزات نظامی در سال دیگر به بغداد لشکرکشی کند که البته به علت تحریکات و سیاست توطئه‌آمیز الناصر در برانگیختن مغولان علیه ممالک خوارزمشاهی جهت رهایی از این خطر عظیم، نتوانست اقدام مؤثری انجام دهد. (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۴۵۳ / ابن کثیر، ۱۹۹۱: ۷۲ / صفدی، ۲۰۰۰م: ۲۷۷-۲۷۶) با این کار، هر چند الناصر عباسی از خطر حکومت خوارزمشاهی رهایی یافت، اما سرانجام در چند دهه بعد، باعث فروپاشی نهاد خلافت عباسی برای همیشه در عالم اسلام گردید.

پس از مرگ سلطان محمد خوارزمشاه، الناصر با فرزند وی، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه روبرو گردید و ادامهٔ عدوات‌ها و دسیسه‌های پیشین از سوی خلیفه با خوارزمیان همچنان پی گرفته شد. در این دوره، خلیفه بغداد با براق حاجب که دست نشانده حکومت خوارزمشاهیان بود و در عصر جلال‌الدین، او را علیه سلطان خوارزمی تحریک کرده بود، متحد گشت و با این کار، مانع دستیابی سلطان به کرمان و رسیدن قوای کمکی به او در مقابل هجوم مغول شد. (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۴۴۳) سلطان جلال‌الدین که از حمایت براق حاجب مایوس گشته بود، تصمیم گرفت با اعزام رسولی به بغداد، خلیفه را در خصوص پیشروی مغول به ممالک اسلامی آگاه کند و با کمک قوای خلافت، مانع هجوم مرگبار آنها در سرزمین‌های اسلامی گردد. الناصر، نه تنها دعوت سلطان خوارزمی را نپذیرفت، بلکه به دلیل کینه‌های گذشته و بیم از دست دادن خوزستان، لشکری با بیست هزار نفر به جنگ جلال‌الدین فرستاد و از سلاطین عصر، مانند مظفرالدین کوکبری، فرمانروای اربل نیز خواست تا او نیز ده هزار سپاه به جنگ با خوارزمیان بفرستند. (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۴۴۴-۴۴۳). رفتار خشن و برخورد خصمانه الناصر، سلطان جلال‌الدین را بر آن داشت تا جواب دندان‌شکنی به دستگاه خلافت

مناسبات سیاسی الناصرالدین الله با حکومت‌های شرق عالم اسلام ۴۱

بدهد. الناصر که از تصمیم مقابله سلطان خوارزم به منظور تصرف خوزستان آگاهی داشت، به منظور تضعیف و تزلزل در ارکان قدرت او، با ایغان طائسی داماد سلطان خوارزمی تماس برقرار کرد و او را فریفت تا به همدان حمله کند و در صورت پیروزی، حکومت آن خطه را به دست گیرد. ایغان طائسی شرایط خلیفه را پذیرفت و بلافاصله به راه افتاد. جلال‌الدین با شنیدن این خبر، به سرعت خود را به ایغان طائسی رساند و مانع اقدام و تحرک و فتنه‌گری او شد. وی که تاب مقاومت را در خود ندید با وساطت همسرش - خواهر سلطان جلال‌الدین - از خوارزمشاه خواست که عذر او را بپذیرد. سلطان جلال‌الدین نیز با توجه به وضعیت نابسامان سیاسی و فشار دورادور مغولان، از خطای او درگذشت و با همدستی وی به خوزستان هجوم برد و آن ایالت را از دست عمال خلیفه آزاد کرد. این واقعه نیز بر شدت دشمنی‌ها و کینه‌های گذشته افزود و خلیفه بغداد با سیاست توطئه‌آمیز خود و احاطه بر سیاست جهان اسلام، سد راه قوای خوارزمی در کارهای سیاسی و نظامی گردید و راه را برای حملات پی‌درپی مغولان بیش از گذشته هموار کرد. (دبیرسیاقی، ۱۳۸۰: ۱۹۲-۱۸۹ / بویل، ۱۳۷۱: ۳۱۵-۳۰۳ / ساندرز، ۱۳۶۶: ۶۵، ۲۱۴، ۲۲۰)

ج) الناصرالدین الله و اسماعیلیان

در میان حکومت‌هایی که تنها با نیروی نظامی مستقیم بر پا بودند؛ اسماعیلیان یا فدائیان اسماعیلیه، استثنای جالب و رشک‌انگیزی بودند. رویدادی که موجب شور و هیجان فراوانی در عالم اسلام گردید، پیروزی خلیفه الناصر در بازگرداندن اسماعیلیان ایران و سوریه به آغوش مذهب و شریعت سنت بود. خداوند الموت، جلال‌الدین حسن سوم پسر محمد در سال ۶۰۸ ق. / ۱۲۱۱ م. قوانین شرعی و مذهب سنت را در نواحی تحت فرمان خود دوباره برقرار کرد. مساجدی برآورد، کتب الحادی را سوزاند، سپس نزد خلیفه و دیگر ممالک اسلامی سفرائی اعزام داشت و ضمن اعلام پذیرش اسلام رسمی در صدد برآمد با آنان به ویژه دستگاه خلافت عباسی مناسبات سیاسی برقرار نماید. (ابن‌اثیر، ۱۹۹۸: ۳۵۷ / کاشانی، ۱۳۴۳: ۲۱۵-۲۱۴) به دنبال این حرکات، پیش از همه، خلیفه الناصر حکم بر مسلمانی وی صادر کرد و با علاقه و صمیمانه از وی استقبال کرد و ضمن فتوایی مبنی بر پذیرش اسلام حسن سوم، القابی برای وی فرستاد که به گفته

باسورث، «هیچ یک از خداوندان سابق الموت از چنین القابی برخوردار نبودند». (باسورث، ۱۳۷۱: ۱۶۷)

جلال‌الدین حسن که اکنون به نومسلمان مشهور شده بود، کم کم در مسائل سیاسی عراق و نیز بیشتر در سیاست خلیفه بغداد نقش مهمی پیدا کرد. ناصر عباسی به کمک اتابک مظفرالدین اوزبک و جلال‌الدین حسن اتحاد سه‌گانه‌ای جهت از میان برداشتن منگلی، نماینده حکومت خوارزمی به وجود آورد. این اتحاد در پی تهدیدی تشکیل شد که از جانب منگلی نسبت به امیر اوزبک بن پهلوان، فرمانروای آذربایجان صورت گرفته بود. (ابن‌اثیر، ۱۹۹۸: ۳۶۴) در این اتحاد، از سوی خلیفه بغداد مقرر گشته بود که پس از پیروزی بر منگلی، قلمرو وی یعنی اصفهان، همدان، ری و توابع آن میان الناصر، امیر اوزبک و جلال‌الدین حسن تقسیم شود. (همان منبع)

علاوه بر این، جلال‌الدین حسن گروهی از فدائیان اسماعیلیه را نیز در اختیار الناصر قرار داد و خلیفه از هر کسی که رنجیده خاطر یا بیمناک می شد، آن متهوران را به قتلش مأمور می‌کرد. از جمله کسانی که به فرمان خلیفه بغداد به وسیله فدائیان اسماعیلیه کشته شد، سیف‌الدین اغلمش بود. (ابن‌اثیر، ۱۹۹۸: ۳۷۱/ نسوی، ۱۳۶۵: ۲۱-۲۲) به گفته جوینی، بخشی از اختلافات میان خلیفه و سلطان علاء‌الدین محمد به جهت ارتباط یافتن خلیفه با اسماعیلیان و قتل یکی از وابستگان سلطان محمد به دست فدائینی بوده است که به خدمت خلیفه فرستاده شدند. (جوینی، ۱۳۶۷: ۱۲۱)

میزان تقرب جلال‌الدین حسن نومسلمان با خلیفه بغداد به حدی بود که الناصر در وقت سفر مکه مادر امام اسماعیلی به منظور اثبات خلوص نیت به اسلام رسمی، چنان او را مورد استقبال قرار داد که موجب رنجش برخی از سلاطین بزرگ عصر قرار گرفت (ابن‌اثیر، ۱۹۹۸: ۳۵۷/ جوینی، ۱۳۶۷: ۱۲۱-۱۲۰ و ۹۶) و حتی تنی چند از امرای ایوبی و رؤسای مکه نیز از این اقدام خلیفه ناراحت شدند که البته با دخالت الناصر به کاروان حج اسماعیلیه اجازه انجام مناسک حج داده شد. (کاشانی، ۱۳۴۳: ۲۱۵). الناصر نه تنها نومسلمانی جلال‌الدین حسن را یک واقعه بزرگ تلقی کرد، که تلاش نمود تا همه جا بر مسلمانی او و مرعی داشتن تمام حقوق مسلمانان درباره اسماعیلیان فتوی نوشتند. این اقدامی بود که از یک خلیفه به عنوان مرجع رسمی که از این تغییر کیش بهره‌مند می‌شد، انتظار می‌رفت؛ اما بدون تردید، مداخله وی در مورد ازدواج جلال‌الدین حسن در گیلان (همان منبع) و نیز حرمت بیش از اندازه‌ای که

مناسبات سیاسی الناصردین الله با حکومت‌های شرق عالم اسلام ۴۳

دستور داد تا در سفر حج در مورد مادرش صورت پذیرد، کاری بیرون از وظیفه بود. در واقع، خلیفه بغداد از این اقدام در جهت منافع خود سود جست و با کمک آن در برابر دشمن مشترک یعنی سلطان محمد خوارزمشاه، پایگاهی مستحکم بنا نمود. اسماعیلیه نیز از این پیوند و برقراری مناسبات سیاسی با دستگاه خلافت از حالت انزوا درآمد و باعث شد جهان اسلام به دستگاه اسماعیلیه به چشم بیگانه ننگرد.

د) الناصردین الله و اتابکان فارس

اتابکان زنگی فارس یا اتابکان سلغری، یازده نفر بودند که در فاصله سال‌های ۶۸۱-۵۴۳ ق. / ۱۲۸۲-۱۱۴۸ م. بر فارس حکومت کردند. سه نفر از این اتابکان یعنی اتابک مظفرالدین تکه یا دگله (حکومت: ۵۹۴-۵۷۰ ق.)، اتابک قطب‌الدین طغرل (حکومت: ۶۰۱-۵۹۱ ق.) و اتابک سعد اول (حکومت: ۶۲۳-۶۰۱ ق.) با خلیفه الناصر عباسی هم عصر بودند که در متون تاریخی بیشتر به روابط اتابک سعد با خلیفه بغداد اشاره شده است و در مورد دو اتابک دیگر گزارش قابل توجهی نیامده است.

به گفته ابن‌اثیر در سال ۶۰۷ ق. قطب‌الدین سنجر، حکمران خوزستان بر خلیفه الناصر نافرمانی کرد و از اطاعت خلیفه سرپیچی نمود. خلیفه از وی خواست که به بغداد بیاید، اما قطب‌الدین توجهی به آن نکرد و قصد داشت در خوزستان به طور مستقل فرمانروایی کند تا اینکه الناصر به مؤیدالدین، نایب‌الوزاره خود و عزالدین بن‌نجاح دستور داد تا با لشکریان بغداد به خوزستان بروند و او را از آنجا بیرون کنند. (ابن‌اثیر، ۱۹۹۸: ۳۵۲) قطب‌الدین به محض آگاهی از هجوم لشکریان الناصر، خوزستان را به عزم شیراز دارالملک اتابکان سلغری ترک کرد و به فرمانروای آن، ابوشجاع مظفرالدین سعدبن زنگی پیوست و از او کمک خواست. سپاه اعزامی بغداد که بدون برخورد با مانعی خوزستان را متصرف شده بود، روانه ارجان شد و در نظر داشت به شیراز نیز به دلیل پناه دادن به سنجر هجوم برد، اما به دلیل فرا رسیدن زمستان در منطقه ارجان توقف کرد و از آنجا سفیری نزد اتابک زنگی فرستاد و خواستار تسلیم سنجر شد. (ابن‌اثیر، ۱۹۹۸: ۳۵۳-۳۵۲) سرانجام اتابک پس از گفت و گوهای فراوان، قطب‌الدین سنجر را تسلیم مؤیدالدین کرد و از آنان خواست که به وی آزاری نرسانند. اتابک سعد دارائی قطب‌الدین سنجر و خزانه، چارپایان و وسایل دیگری که او و یارانش داشتند را ضبط کرد و آنها را روانه بغداد نمود. وقتی سنجر نزد مؤیدالدین و عزالدین از فرماندهان سپاه

خلیفه رسید، چیزی همراه وی نبود و دارائی‌اش را از اتابک درخواست کردند، او هم مقدار کمی از آن را برایشان فرستاد. (همان: ۳۵۳)

ه) الناصر و غوریان

به دنبال اختلاف و دشمنی دیرپائی که بین خلیفه و حکومت خوارزمی وجود داشت، الناصر در جستجوی یآوری بود تا وی را در برابر پیشروی سلاطین خوارزمشاهی در مغرب ایران و عراق یاری دهد و منظورش را در غوریان یافت و سیاست خود را باغوریان بر مبنای کمک آنان به وی در برخورد با خوارزمشاهیان بنا نهاد و بدین منظور با پایه گذاران دودمان سیاسی غوری، یعنی غیاث‌الدین محمد، سلطان بزرگ در فیروزه کوه و معزالدین محمد، حکمران غزنین دست دوستی و اتحاد داد و میان بغداد و فیروزه کوه و غزنین رسولانی رد و بدل گشت. (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۳۰۸ و ۲۸۰) دستگاه خلافت از نفوذ معنوی برخی علمای دربار غوریان نیز در شرق عالم اسلام استفاده کرد و آنها را برانگیخت تا در مسجد جامع شهر که جمع کثیری از توده‌های مردم حضور می‌یافتند، سلاطین خوارزمی را نظر به مخالفت آنان با سیادت مادی و معنوی نهاد خلافت، به یاغی‌گری و کفر متهم سازند و با این کار، ضمن تضعیف موقعیت اجتماعی و سیاسی خوارزمیان، جنگ و نبرد با آنها را قانونی و مشروع جلوه دهند. (ابن خلکان، ۱۹۶۸: ۲۴۹/ منذری، ۱۹۶۹: ۳۰۱/ جوزجانی، ۱۹۶۳: ۳۶۱ و ۳۰۲)

هم‌چنین خلیفه الناصر سلاطین غور را به مسلک یکی از طریقه‌های جوانمردی که به فتوت معروف بود، در آورد و با این کار در نظر داشت قدرت دنیوی و معنوی جهان اسلام را به خلیفه بازگرداند. (جوزجانی، ۱۹۶۳: ۳۰۲-۳۰۱) وی که خلیفه‌ای زیرک و هوشیار بود، جاه‌طلبی‌ها و مقاصد غوریان در خراسان را به مثابهٔ وزنه متقابلی در برابر خوارزمشاهیان که پیشروی آنها در مغرب ایران نگرانی عمیقی در بغداد ایجاد کرده بود، دامن می‌زد. چنان که در سال‌های پایانی حکومت سلطان تکش که در مقابل خواسته تاریخی خوارزمشاه مبنی بر ذکر نام سلطان در خطبه، با ارسال رسولانی به غزنه و فیروزه کوه، از غوریان به منظور تصرف شهرهای خراسان و ممانعت از این کار خوارزمشاهیان استفاده کرد. غیاث‌الدین محمد که مترصد چنین ایامی بود، ضمن اعزام رسولانی نزد تکش، از ترمذ وی از خلیفه به شدت انتقاد کرد و متعاقب آن در پی فرمان خلیفه به شهرهای خراسان حمله برد. سلطان تکش با استمداد از قراختاییان علیه

مناسبات سیاسی الناصر لدین الله با حکومت‌های شرق عالم اسلام ۴۵

غوریان وارد عمل شد که پیامد آن، پیشروی غوریان در شهرهای مرو، سرخس، نسا، ابیورد، توس و نیشابور بود. (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۲۳۶-۲۳۳ و ۲۴۴)

با مرگ سلطان تکش در سال ۵۹۶ ق. و جلوس علاءالدین محمد، بار دیگر الناصر به منازعه و دشمنی با خوارزمشاهیان برآمد و سلاطین غوری را علیه حکومت خوارزمی برانگیخت و در نظر داشت این حکومت را ساقط نماید. غوریان که اهرم اجرای سیاست‌های خلیفه الناصر عباسی بودند، در پی تحقق اهداف توسعه طلبانه و توطئه آمیز بغداد، بسیاری از شهرهای خراسان را متصرف شدند و حتی گرگانج، دارالملک خوارزم را نیز محاصره کردند. (همان: ۲۸۲-۲۸۱ / جوینی، ۱۳۶۷: ۵۷-۵۴) در این میان، سلطان محمد به واسطه غرقاب کردن روستاهای خوارزم پیشروی سپاهیان غوری را غیرممکن ساخت و با کمک عثمان بن ابراهیم، فرمانروای قراخانی سمرقند، غوریان را از خوارزم بیرون راند و متعاقب آن در نبردی بزرگ در اندخود بر کرانه جیحون، غوریان را شکست داد و آنها را از شهرهای خراسان بیرون راند. (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۲۸۶ / جوینی، ۱۳۶۷: ۵۷-۵۶)

در پی این واقعه، به ویژه کشته شدن سلطان معزالدین به دست اسماعیلیه (۶۰۲ق. / ۱۲۰۶م.) امپراطوری غوری منزوی شد. (جوینی، ۱۳۶۷: ۶۱ / جوزجانی، ۱۹۶۳: ۴۰۳ / ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۳۰۴) و سلطان محمد به سبب بروز منازعات جانشینی میان آنها به قلمروی شان حمله برد و زمانی که به بلاد غور دست یافت، در خزانه سلاطین غوری منشورهای دارالخلافه را مشتمل بر تقبیح کردار و حرکات سلطان و تشویق و تحریک خان‌ختای و غوریان در برانداختن حکومت خوارزمشاهیان به دست آورد. (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۳۰۸ / جوینی، ۱۳۶۷: ۱۲۰ و ۸۶) بدین ترتیب، نقش خلیفه الناصر در اشغال خراسان و خوارزم و استرداد آنها از غوریان به خوبی آشکار گشت. باری این تحریکات و سیاست‌های تفتینی دستگاه خلافت در نهایت به انقراض سلسله غوریان به دست خوارزمشاهیان منجر گردید. (ابن اثیر، ۱۹۹۸، ج: ۳۲۴)

مناسبات الناصر لدین الله و دیگر دودمان‌های سیاسی

افزون بر این موارد، سیاست الناصر در برخورد با دودمان‌های اسلامی دیگر مانند زنگیان و ایوبیان براساس تأیید آنها بود و تمایل داشت در قلمروشان صلح و آشتی برقرار باشد برای نمونه در سال ۶۱۵ق. / ۱۲۱۸م. پس از مرگ ملک قاهر، بدرالدین لؤلؤ به

انجام کارهای نورالدین برخاست و او را برای فرمانروایی در قلمرو پدرش به کرسی نشاند. (ابن اثیر، ۱۹۹۸: ۳۸۳) در سال ۶۱۶ ق. / ۱۲۱۹ م. میان بدرالدین لؤلؤ و فرمانروای زنگی جنگی رخ داد که نتیجه آن شکست سپاهیان زنگی بود؛ لشکریان بدرالدین به جای اول خود بازگشتند و سپس فرستادگان خلیفه الناصر و رسولان ملک اشرف برای تجدید پیمان صلح گرد آمدند و در حضور این فرستادگان با هم صلح و سوگند یاد کردند. (همان: ۳۸۵)

مبنای سیاست خلیفه بغداد با سلاطین ایوبی بر پیوندهای دوستی و روابط حسنه بود؛ زیرا ایوبیان نیز هم چون اتابکان زنگی مناسب‌ترین و محکم‌ترین سد دفاعی جهان اسلام در مقابل مهاجمان صلیبی به شمار می‌رفتند و اینان بودند که ضربه سختی بر صلیبیان وارد ساختند. (رانسیمان، ۱۳۷۱: ۴۷۶ و ۳۷۸ / Hartmann, 1993: 998-999). به‌ویژه صلاح‌الدین ایوبی پس از غلبه بر آنان، در جمعه اول از محرم سال ۵۷۵ ق. خطبه به نام الناصر خلیفه عباسی خواند و سکه به نام او زد. خلیفه بغداد نیز خلعت‌ها و هدایایی را به همراه سفیرانی نزد صلاح‌الدین فرستاد و صلاح‌الدین خلعت خلیفه را در دمشق به تن کرد و شهر را به خاطر وی تزیین نمود که این روز در تاریخ معروف است. (ابن خلکان، ۱۹۹۷: ۴۹۰-۴۸۹ / صفدی، ۲۰۰۰: ۱۹۳)

پس از مرگ صلاح‌الدین در سال ۵۸۹ ق. خلیفه همچنان در پی حمایت از اخلاف او برآمد و با فرستادن خلعت‌ها و سراویل از آنها همچون وزنه‌ای در برابر سلاله‌های ایرانی استفاده کرد و در این زمینه چنان پیش رفت که از امکان هرگونه اتحاد میان آنها با دودمان‌های رقیب در ایران علیه دستگاه خلافت جلوگیری نمود. (ابن اثیر، ۱۹۹۸ م: ۲۳۵ / سبط ابن جوزی، ۱۹۵۱ م: ۶۳۴ / ابن تغری بردی، ۱۳۸۳ ق: ۲۶۱)

نتیجه‌گیری

عباسیان از نیمه دوم قرن ششم هجری / دوازدهم میلادی پیروزمندانه در پی اثبات حقوق دنیوی مقام خلافت بودند. دو قرن استیلای آل بویه و سلاجقه این عقیده را قوت داد که قدرت خلیفه صرفاً روحانی و معنوی است و امور دنیوی را باید به سلطانی سپرد که دارای قدرت فائقه نظامی و سیاسی است، اما در عصر خلافت الناصرالدین الله با این فکر مبارزه شد. وی نیروی فراوانی را در سپاه خود استخدام کرد و در تمامی بلاد اسلامی شبکه‌ای از جاسوسان و منهبیان به راه انداخت. در زمینه معنوی و

مناسبات سیاسی الناصر لدین الله با حکومت‌های شرق عالم اسلام ۴۷

اخلاقی از گروه فتوت بهره‌برداری کرد و خود عضو طریق جوانمردی گردید. با این کار، دسته‌های فتوت را به رسمیت شناخت و سلاطین و امیران جهان اسلامی را به عضویت در این گروه در آورد و خود پیشوای طریقه فتوت گردید و به این طریق اهل سنت و شیعیان را به هم پیوند داد.

در عرصه سیاست، توجه چندانی به مصر و شام نداشت و در واقع از طریق اتحاد با اتابکان زنگی و ایوبیان، مبارزه با جنگجویان صلیبی را به آنان واگذاشت و با این کار نفوذ خلافت را در آن ولایات استقرار بخشید. وی به وقایعی که در مشرق می‌گذشت، سخت علاقه‌مندی نشان می‌داد و از امرای ترک ولایات پشتیبانی می‌نمود و از آنان به منزله مهره‌ای در برابر سلاطین سلجوقی بهره‌برداری می‌کرد. افزون بر آن، در برابر توسعه طلبی خوارزمشاهیان تمام سلاح‌های مادی و معنوی خود را به کار برد تا از طریق اسماعیلیان، غوریان و قراختاییان پیروزی‌هایی به دست آورد و شوکت نهاد خلافت را همچون دوران اولیه حکومت مردان عباسی باز پس آرد. اما فرجام مناسبات سیاسی او نتیجه‌ای جز ضعف و سستی نهاد خلافت، فروپاشی حکومت‌های غوری و خوارزمی در اثر سیاست توطئه‌آمیز او و سلطه مرگبار مغولان بر سرزمین‌های اسلامی به‌ویژه بغداد را در پی نداشت. آشکار است که پاسخ پرسش پژوهش حاضر که درصدد بررسی چگونگی جایگاه علمی - مذهبی و اوضاع سیاسی - اجتماعی خلافت عباسی در دوران چهارم تاریخ سیاسی حکومت عباسی و مناسبات سیاسی او در شرق عالم بود، در این موارد نهفته است.

منابع و مأخذ

- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد (۱۳۶۶)، تاریخ طبرستان، ج ۲، مصحح: عباس اقبال، تهران: انتشارات خاور .
- ابن‌الساعی، ابوطالب (۱۹۲۳ م.)، الجامع المختصر فی عنوان التواریخ، ج ۹، به کوشش: مصطفی جواد، بغداد: مطبعه السریانیه.
- ابن تغری بردی، ابوالمحاسن یوسف (۱۳۸۳ ق.)، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و قاهره، ج ۶، مصر .
- ۱۴۱۳ ق. / ۱۹۹۲ م.، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، الطبعة الاولى، تحقیق: محمدحسین شمس‌الدین، بیروت - لبنان : دارالکتب العلمیه .

٤٨ فصلنامه تاريخ روابط خارجي، س ١٢، ش ٤٨، پايز ١٣٩٠

- ابن اثير، ضياء الدين (١٩٥٩م.) الرسائل، به كوشش: انيس مقدسى، بيروت: دارالعلم.
- ابن اثير، عزالدين (١٩٩٨م.) الكامل في التاريخ، ج ١، تحقيق: يوسف الدقاق ، بيروت- لبنان: دارالكتب العلميه.
- ابن جبير، محمد (١٣٥٦ق.) رحله، بغداد: مكتبه العربيه.
- ابن جوزى، جمال الدين (١٩٩٢م.) المنتظم في تاريخ الملوك و الامم، ج ١٠، به كوشش: محمدعبدالقادر عطا و مصطفى عطا، بيروت.
- ابن خلكان، شمس الدين (١٩٦٨م.) وفيات الاعيان في انباء ابناء الزمان، ج ٣، تحقيق: احسان عباس، بيروت.
- (١٩٩٧م.) وفيات الاعيان، ج ٣، به كوشش: محمد عبدالرحمن مرعشى، بيروت: دارالاحياء التراث العربى.
- ابن طقطقى، محمد، الفخرى ، بى تا فى آداب السلطانيه، لبنان -بيروت: دارصادر.
- ابن فوطى، ابوالفضل (١٣٥١ق.) الحوادث الجامعه فى الماء السابعه، بغداد: مطبعه الفرات.
- ابن فوطى، كمال الدين عبدالرزاق (١٤١٦ق.) مجمع الآداب فى معجم القاب، تحقيق: محمد كاظم ، تهران: مؤسسه وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامى.
- ابن شاكرو، محمد (١٩٧٣م.) فوات الوفيات، ج ١، تحقيق: احسان عباس، لبنان- بيروت: دارصادر.
- ابن عبرى، ابوالفرج (١٣٦٤) تاريخ مختصرالدول، ترجمه: محمدعلى تاج پور و حشمت اله رياضى، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ابن كثير، اسماعيل (١٩٩١م.) البدايه و النهايه، ج ٦، به كوشش: محمدعبدالعزيز نجار، قاهره: دارالغد.
- ابن واصل، جمال الدين (١٩٥٣م.) مفرج الكروب ، ج ٣، قاهره.
- ابوحامد، محمدبن ابراهيم (١٣٣٢) ذيل سلجوقنامه، تهران.
- ابوشامه، عبدالرحمن (١٩٧٤م.) تراجم الرجال القرنين السادس و السابع ، ج ١، مصحح: محمد زاهد الكوثرى ، بيروت: دارالجليل.
- ابى الفداء، عماد الدين، بى تا المختصر فى اخبار البشر، ج ٣، مصر: بالمطبعه الحسينيه.
- الخضرى بك، محمد (١٩٦٩م.) الدوله العباسيه، لبنان - بيروت: المكتبه العصريه.
- المنذرى، زكى الدين محمد (١٩٦٩م.) التكملة لوفيات النقلة، ج ٣، با عتناء: بشارعواد معروف، بغداد.

مناسبات سیاسی الناصرلدين الله با حکومت‌های شرق عالم اسلام ۴۹

- باسورث، ک. ا (۱۳۷۱) «تاریخ دودمانی و سیاسی ایران»، در تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- ، ۱۳۸۱، سلسله‌های اسلامی، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- بناکتی، ابوسلیمان داود (۱۳۴۸) روضه‌الاولی‌الالباب، به کوشش: جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.
- بویل، جی (۱۳۷۱)، «تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان»، در تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- تقی‌الدین، محمد، بی‌تا مضممارالحقایق، به کوشش: حسن حبشی، قاهره: عالم‌الکتب.
- جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح (۲۵۳۷ش)، ترجمه تاریخ یمینی، بانضمام خاتمه یمینی یا حوادث ایام، به اهتمام: شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جوزجانی، منهاج‌الدین سراج (۱۳۶۳)، طبقات ناصری، ج ۱، مصحح: عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- الحسینی، صدرالدین (۱۹۳۳م). اخبارالدوله السلجوقیه، لاهور.
- خوافی، فصیح‌احمد (۱۳۲۹) مجمل‌التواریخ، ج ۲، مصحح: محمود فرخ، مشهد: چاپ طوس.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۳۰)، حبیب‌السیر فی اخبار البشر، ج ۲، تهران: نشر خیام.
- دبیرسیاقي، سیدمحمد (۱۳۸۰)، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ذهبی، شمس‌الدین (۱۹۷۴م)، دول الاسلام، ج ۲، تحقیق: فهیم شلتوت و دیگران، مصر: الهیئه العامه الکتاب.
- ذهبی، شمس‌الدین (۱۹۸۸م)، تاریخ الاسلام، ج ۲، لبنان - بیروت.
- رانسیمان، استیون (۱۳۷۱)، تاریخ جنگ‌های صلیبی، ج ۲، ترجمه: منوچهر کاشف، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- راوندی (۱۳۶۴)، راحه‌الصدور و آیه‌السرور، به اهتمام: محمداقبال، تهران: امیرکبیر.
- ساندرز، ج. (۱۳۶۶)، تاریخ فتوحات مغول، مترجم: ابوالقاسم حالت، تهران: امیرکبیر.
- سبط ابن جوزی (۱۹۵۱م)، مرآه‌الزمان فی التاریخ الاعیان، ج ۸، هند - دکن.
- سبکی، تاج‌الدین عمر (۱۹۶۴م)، طبقات الشافعیه، ج ۸، تحقیق: محمود الطناحی و دیگران، قاهره: طبع عیسی البابی.

۵۰ فصلنامه تاریخ روابط خارجی، س ۱۲، ش ۴۸، پاییز ۱۳۹۰

- شبانکاره‌ای، محمدبن علی (۱۳۷۶)، مجمع الانساب، به کوشش: میرمحمدت ارموی، تهران: امیرکبیر.
- صفدی، (۲۰۰۰م)، الوافی بالوفیات، ج ۶، تحقیق: احمد الارناؤط و دیگران، لبنان - بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله (۱۳۴۳)، زبده التواریخ، مصحح: محمدتقی دانش پژوه، تبریز.
- لین پول، استانی (۱۳۶۳)، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه: عباس اقبال، تهران: دنیای کتاب.
- نسوی، شهاب‌الدین محمد (۱۳۶۵)، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، به اهتمام: مجتبی مینوی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- نخجوانی، هندوشاه (۱۳۵۷)، تجارب السلف، به کوشش: ع. اقبال، تهران: زبان و فرهنگ ایران.
- هاجسن، مارشال (۱۳۶۹)، فرقه اسماعیلیه، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- یافعی، ابوعبدالله (۱۳۲۷ق)، مرآه الجنان و عبره الیقظان، ج ۳، حیدرآباد دکن.

منابع انگلیسی

- Arnold. T.T ., 1924, The Caliphate, Oxford.
- Bosworth. C. E, 1978, Khw-Arazm – Shas, The Encyclopaedia Of Isla.M , Leiden E.J.Brill Vol. Iv .
- Darledoran. R.E, 1995,"Saldjukids" , Ei2 , Vol. Viii
- Hartmann. A, 1993, "Al-Nāsir Li-Din Allāh, Ei2, Vol. Vii
- Lewis. B, 1960, "Abbasids", Ei2 ,Vol. I.